

تأملات ایرانی

گفت‌وگو: آیین اصلاحات
روح‌الله حق شناس

مشارکت گفت‌وگویی در شبکه نخبگان دانش
محمدامین قانعی‌راد

ضرورت گفت‌وگو در میان نخبگان
مصاحبه با دکتر علی پایا / روح‌الله حق شناس، محمد شفیع

اهمیت گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها
مصاحبه با دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن / محمد صادقی

اندر ضرورت گفت‌وگو
رضا علیجانی

در جهان گفت‌وگو
هادی خانیکی

نظریه بی‌پاسی و گفت‌وگوی تمدنی
فرد دالمایر / ترجمه امید ملکی

وجه مغفول تاریخ
حسین سلیمی

نگاهی به رشد فزاینده آسیب‌های اجتماعی در ایران
حمیدرضا جلالی‌پور



گفت و گو؛ آیین اصلاحات

روح الله حق شناس

مقدمه

بشر را از دیر باز از رابطه گریزی نبوده است. "من" جنگنده و متحیر آدمی، آدمیتش را در ارتباط با "دیگران" می‌یافت و صیقل می‌داد. اما پس از گذشت هزاران سال همچنان این سوال لجوجانه پابرجاست: دیگران کیستند؟ مکاتب اجتماعی و نحله‌های سیاسی در طول قرون به دنبال ارائه شیوه کنش مطلوب انسان‌ها بوده‌اند. در مورد عمل سیاسی و اصلاحات در ساختارهای اجتماعی نمی‌توان بی‌توجه به این نقطه عزیمت مهم، یعنی مسأله تعامل گامی پیش نهاد.

اصلاح‌طلبی در ایران و تجربه هشت ساله‌ای که پشت سر گذاشته پوشاندن سیدانی وسیع‌تر از آنچه را از این نام بر می‌آید، می‌خواست و جز این هم چاره‌ای نبود. در چنین شرایطی انتظار وجود ضعف‌ها و قصورهایی هم می‌رفت، اما اصلاح‌طلبی اینک تجربه‌ای است که باید در تمامی آن میادین مطلوب و مورد ادعا، مورد بررسی و نقد قرار گیرد. می‌گوییم اصلاح‌طلبی مدلولی وسیع‌تر از معنایش داشت: روشنگری، اصلاح ساختارها، ساختارمند کردن نیروها و خواسته‌های توده‌ای و شاید فربه‌تر از همه این‌ها، ایستادن و جلوی کارشکنی‌ها و سنگ‌اندازی‌ها را گرفتن. نگاهی دوباره به آرایش نیروها و زمینه‌هایی که باید گسترش می‌یافتند و نیافتند، همچنین زمینه‌هایی که پیشرفت‌شان قابل قبول بود، قطعا مفید است. در این جا سخن بر سر یک گام اساسی و اولیه است که به طرز اجتناب‌ناپذیر در عرض دیگر خواسته‌ها قرار گرفته است: مسأله تعامل و روشمند کردن کنش اجتماعی و بروز ویژه آن در "گفت و گو".

از طرفی می‌توان گفت ایده گفت و گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها که از سوی سیدمحمد خاتمی مطرح شد، یکی از دستاوردهای درخشان اصلاحات است و در واقع مایه همین آبرویی است که در جهان امروز به دست آورده‌ایم. این بهانه خوبی است تا ما را در برداشتن گام اساسی‌مان جدی‌تر کند، اما چگونه می‌توانیم دم از گفت و گوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها بزنیم، در حالی که در جامعه خودمان از گفت و گوی درون فرهنگی خبری نیست؟

گفت و گو در جامعه امروز ما ضرورت‌هایی ویژه و حیاتی و دشواری‌هایی دارد که کشف و رفعشان، تلاش جدی اندیشمندان را می‌طلبد. گفت و گو بین هنرمندان و روشنفکران و اهالی فرهنگ از یک سو با سیاستمداران و مردان عمل از سوی دیگر، همچنین گفت و گوی این دو گروه با دانشگاهیان و اهالی علم می‌تواند نماد بارز تعامل و تعاطی افکار و مراقبه‌ای باشد که باید در همه نهادهای جامعه - نهادهایی که البته باید این چنین

شکل بگیرند- جاری و ساری شود.

آیا لاقط بخشی از دلایل ناپویایی هر یک از این گروه‌ها، از کمبود این تعامل ناشی نشده است؟ اگر می‌گوییم "روشنفکران جهان سومی برخلاف همقطاران غربی‌شان سالکان بزرگی نیستند و به سرعت در قالب تنگ خودشان و فکر بسته‌شان به جهان محبوس می‌شوند" و اگر می‌بینیم سیاست برای بسیاری از اهل آن خودبسته شده، "پرسش" و "پاسخ" آن و همچنین پاسخ‌دهنده و عملگر آن همه در این حوزه مانده‌اند و اگر بسیاری از اهل هنر غم زمانه نمی‌خورند و اهل دانش، محافظه کارانه در حصار دانشگاه ایرانی خیزدهاند و آنان را درد زمان نیست، آیا این همه حکایت از تک بعدی شدن انسان و تبدیل او به ماشینی برای تولید اندیشه، سیاست، هنر یا دانش نمی‌کند؟ و اگر چنین است، در جا زدن و جامد شدن که ناله ناراضیان هر یک از این گروه‌هاست، نتیجه‌ای نامحتمل بوده است؟

گفت و گو به عنوان فرصتی برای پخته شدن و بالیدن و به خود بازاندیشیدن، موجب می‌شود حصارهای بیش تنیده شکسته شوند و سلطانی انسان با وصال تکه‌های گم شده در تک سوبه دین و تک ضلعی زیستن دیگر بار متولد شود.

ضرورت‌های فرا زمان - مکانی گفت و گو

برای هر پدیده‌ای گزاره‌ای وضع می‌شود. پدیده‌ها رفته رفته دقیق می‌شوند و دیگر گونه رخ می‌نمایند. شک، انگیزاننده شناخت است. شکی که در یک جهان بینی پویا در پس زمینه ذهن آدمی شکل می‌گیرد، وظیفه ساختارمند کردن تمام گزاره‌های ورده را بر عهده دارد، جایشان را تعیین می‌کند و مرتبه اهمیت‌شان را می‌نمایاند و این چنین به مصدر اراده تبدیل می‌شود. اولویت‌ها در شیوه عمل تعیین می‌شوند و معیارهای ترجیح به ترتیب سنجیده چیده می‌شوند، اما هر چه مواجهه با پدیده‌های گوناگون و وسیع، شتاب بیشتری به خود می‌گیرد و هر چه آدمی بیشتر با جهان بینی‌های متفاوت روبرو می‌شود، چپش این ساختار دچار تعویق و تعلیق بیشتری می‌شود.

در دنیای جدیدی که در آن با پیچیدگی روزافزون تحولات و هجمه افزاینده ارتباطات روبرویم و بخصوص در کشوری مانند ایران که میان سنت و مدرنیته یا در هواس و لایه‌های مختلف هویتی‌اش با یکدیگر در ستیزند، می‌توان حتی از فقر جهان بینی سخن به میان آورد. در نگاهی کلی باید بیش از پیش به افزایش عامل آگاهی در تغییرات اجتماعی اندیشید. این جاست

که ضرورت "روشنگری" جلوه می‌کند. روشنگری که به گفته کانت "خروج آدمی است از نابالغی به تقصیر خویشتن خود و علت آن نه کمبود فهم، بلکه کمبود اراده و دلیری در به کار گرفتن آن است." دلیر باش در به کار گرفتن فهم خویش! این است شعار روشنگری.

وقتی سطوح اندیشه از موضع خود بیرون می‌افتند و در تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌ها، معیارهایی که به طرز پنهان نابجا هستند، به کار گرفته می‌شوند، نتیجه جز شکست و سرخوردگی نیست. تردید، بی‌کنشی و عقیم ماندن این دانش انبوه در عرصه عمل، کمترین عارضه فقر جهان‌بینی است. برای آن که سطوح اندیشه به جایگاه خود بازگردند و جهان‌بینی واحد، پویا و موثری را شکل دهند، تعامل مبتنی بر تعالی می‌تواند راه‌حلی مطمئن باشد.

نقد و برخورد می‌توانند هر نظریه‌ای را که در درون چارچوب ذهن سرگردان است، به جایگاه اصلی خود باز رسانند و به تعلیق در فضایی خلاءگونه و سترون پایان دهند. گفت‌وگو در این جا نه به معنای اقناع و نه حتی به معنای توافق است، موضوع مهم وجه دیالکتیکی و زاینده آن است که به کار می‌آید و شیوه ظریف و دقیقی را می‌طلبد؛ امیدواریم صاحب‌نظران این امر راه را آن گونه که باید، بنمایانند.

ایران امروز و لزوم گفت‌وگو

وضعیت کنونی ایران، مشکل پیش گفته را تشدید می‌کند؛ البته چرایی و چگونگی آن قابل بحث است، حتی می‌توان از گسیختگی روش‌های تبیین در میان نظریه‌پردازان اصلاحات سخن گفت؛ نظریاتی که هر کدام در سطوح مختلفی سیر می‌کنند و حتی در روند سیر خود گاه دچار گسست‌های ناگهانی می‌شوند. نوسان بین تئوری، استراتژی و تاکتیک و پرش از یکی به دیگری که نهایتاً به هیچ‌یکانگی‌ای که مصدر اراده باشد، راه نمی‌برد، معضلی عمده است. از این رو می‌توان گفت گفت‌وگو حتی نوعی فرااستراتژی است که بر تمام این نظریات و پروژه‌ها تقدم ذاتی دارد.

۱. شاید یکی از دلایل ناکامی تجربه اصلاحات، خنثی شدن نیروهای اصلاح‌گر توسط هم بود. آرایش نیرو در بعضی جبهه‌ها چنان بود که موجب فرسایش اعضا می‌شد و بدتر از همه آن بود که بالا‌جبار خود تعامل و گفت‌وگو هم در عرض دیگر کارها قرار داشت و نمی‌توانست به این آرایش نیروها نظام بختد و چه بسا در برابر خود سدی از نیروهای هم‌رزم می‌دید. کم نبودند و نیستند کسانی که گفت‌وگو را بی‌فایده می‌دانند و هرگونه دعوت به کوشش‌های نظری این چنینی را حرافقی می‌خوانند و معتقدند باید عمل کرد، زیرا مردم خواهان عمل هستند. در هر صورت جلوگیری از تضاد ناخواسته درون نیروهای اصلاحات، شرط لازم پیشبرد اهداف است.

۲. دو سطح از گفت‌وگو را به این شکل می‌توان تعریف کرد: یک سطح از این گفت‌وگو بین روشنفکران و نظریه‌پردازان درمی‌گیرد تا تئوری‌های مختلف و ذوابعد به یافتن استراتژی‌های کارا و مورد اتفاق بینجامند. در این جا اشتراک بر سر حداقل مواضع مورد اتفاق می‌تواند تکیه‌گاه مناسبی برای شروع گفت‌وگو و تعیین مسیر و قانون آن باشد. سپس تبادل نظر و تضارب آراء در مورد مسائل مورد اختلاف در سطح دوم گفت‌وگو، می‌تواند به عملیاتی کردن روش‌ها در مثلث روشنفکران و هنرمندان، سیاستمداران و مدیران و دانشگاهیان بینجامد. از آن جا که این تعاملات پیش‌استراتژی هستند، وظیفه اعمال و نظارت بر آن قاعدتاً بر عهده هیچ

نهاد و نیرویی نیست. به همین دلیل ممکن است با اندکی تساهل مورد غفلت و بی‌مهری قرار گیرد. همانگونه که گفتیم، این نخستین گام هر فرد با انگیزه‌ای است که قدم در راه اصلاح می‌نهد.

۳. از سوی دیگر در سطح معادلات جهانی ایده‌ای مطرح شده که خود محل تأمل بسیار است. این نظر بیش از آن که توصیفی باشد، تجویزی است و بیشتر تصویر حالت مطلوبی را عرضه می‌کند که تجسم آن را در ارائه‌دهنده‌اش، بیش از همگان می‌طلبد. تمدن‌های مختلف با حوزه‌های زبانی متفاوت که شیوه اندیشیدن و نگاه متفاوتی به جهان دارند، باید در بستر نظریه‌های پیچیده و ظریف با هم گفت‌وگو کنند. وضعیت ایران امروز هم طوری نیست که بتوان در آن از یک زبان واحد و نگاه مشترک به جهان سخن گفت. شاید گفت‌وگوی درونی ایران سخت‌تر از گفت‌وگوی بین‌فرهنگی باشد، بخصوص که حوزه‌های زبانی و فرهنگی متفاوتی در ایران در کنار هم می‌زیند. این البته می‌تواند عامل مثبتی برای اصلاحات باشد که تکرار از شعارهای اساسی آن است، اما اگر نظریه‌پردازان و تصمیم‌گیری‌ها در حوزه محدودی انجام شوند و ویژگی‌های درونی برخی از فرهنگ‌های این مرز و بوم مغفول بمانند، این مساله به چالشی بدل خواهد شد که خروج از آن به انرژی بسیار بزرگ‌تری نیاز دارد. درباره شیوه گفت‌وگویی از این دست در ایران و تأثیر این گفت‌وگوها در راهبرد اصلاحات، بیش از این‌ها باید اندیشید.

موانع گفت‌وگو

در بستر روابط اجتماعی این سرزمین و انگاره‌هایی که از کودکی در جان هر ایرانی شکل گرفته‌اند، می‌توان ریشه‌هایی برای عدم شکل‌گیری گفت‌وگو یافت.

۱. یکی از دلایل، رواج طرز تلقی خاصی از باور به ایمان دینی در میان مردمان ایران زمین است. عقیده‌ای که بر اساس آن "چنین است و سوال حرام است"، هر چند در ادبیات رسمی مذهبی ما تقبیح می‌شود، اما به شیوه‌ای پنهان همه جا حاضر است. شاید علاوه بر دوگانه "قدسی - عرفی" بتوان از دوگانه "اعتقاد - انتقاد" سخن گفت، چنان که درون‌گفتمانی که همه چیز آن باید اعتقادی باشد و اگر کسی سخنی مخالف ابراز کند و از شک سخن گوید، یا غیر صادق است و هوس‌باز یا به چیزی دیگرگونه "معتقد است"، جایی برای عقلانیت انتقادی و تحول تصورات باقی نمی‌ماند. در هر صورت در چنین بستری گفت‌وگو به سختی شکل می‌گیرد، چرا که یا خیلی زود مواضع آن بسته می‌شوند و یا حالت "وعظ و هدایت" و یا "جدل و اقناع" به خود می‌گیرد. در نهایت نیز اگر این گفت‌وگو به دلیل الزام محیط صورت پذیرد، صورتی از "مذاکره" به خود خواهد گرفت؛ تمامی این حالات یکسره نقض غرض است، البته گاه حالتی دیگر هم برای فرار از این حالات پدید می‌آید، یعنی برای جلوگیری از بروز موقعیت‌های فوق، مواضع بسته نمی‌شوند و تا آخر همچنان باز و رها باقی می‌مانند. در این حالت خیلی نرم و سریع به هر سو چرخید، گویی تنها طرفین گفت‌وگو از سر یک رودبایستی در تخاطب با هم هستند و گفت‌وگو می‌کنند، زیرا در واقع از اعتقاد گریزانند و به انتقاد نمی‌رسند. از این جاست که زاینده‌گی و برخورداری از ماهیت دیالکتیکی، به رکن اساسی تعریف گفت‌وگوی مطلوب تبدیل می‌شود. در هر صورت واکاوی ریشه‌های مشکلی که به این دو صورت متفاوت بروز پیدا می‌کند، امری حیاتی است و در این شرایط زمانی بسیار ضروری به نظر می‌رسد.

۲. مساله مهم دیگر، نگاه دنیاستیزانه‌ای است که گویا شرط لازم فضیلت و حتی اندکی خوب بودن تلقی می‌شود. زندگی‌گریزی و مرگ‌اندیشی در جامعه ایران بحث عمیقی است که کم و بیش درباره آن شنیده‌ایم. اما آنچه در این جا مورد نظر است، وجود این نوع نگاه در اهالی فرهنگ این مرز و بوم است که به نوعی انزوا و دامن کشیدن از محافل بحث و گفت‌وگو منجر شده است.

۳. وقتی در جامعه‌ای ادبیات پیش‌آگاه ریشه می‌دواند و همه حرف‌ها، حتی ساده‌ترین و روزمره‌ترین‌شان صورتی از وعظ به خود می‌گیرند، هر کس هر کجا منبر و تریبونی به دست می‌آورد، بساط موعظه را می‌گستراند؛ چه بسیار از روشنفکران و اندیشه‌ورزان این مرز و بوم که از بس به موعظه‌گویی عادت کرده‌اند، دیگر توان یک گفت‌وگوی معطوف به حقیقت‌یابی را از دست داده‌اند. این عدم توانایی حتی ریشه‌های سلوک و حقیقت‌جویی‌شان را می‌خشکاند، چرا که رفته‌رفته در قالب یک واعظ و مبلغ فرو می‌روند و وجوه مختلف انسانی‌شان به دست فراموشی سپرده می‌شود. در میان کسانی که این چنین تک‌ساحتی شده‌اند، گفت‌وگو چگونه شکل خواهد گرفت؟

۴. در اهل دانش اما این جدا فتادگی، از برکناری نهاد دانش - دانشگاه - از جامعه و تبدیل آن به محیطی بسیار امن‌تر از حوزه‌های فرهنگ و سیاست، روحیه‌ای محافظه‌کارانه ایجاد کرده که بروکراسی قدرتمند، برتری ملاک‌های کمی بر کیفی و ساختار غیر مستقل آموزش عالی نیز به آن دامن زده است.

۵. در میان سیاست‌ورزان نیز مهم‌ترین آفته خودپسندگی سیاست‌ورزی در جامعه ایران است. "پرسش"، "پاسخ" و "پاسخ‌دهنده" همه در حوزه سیاست تعریف و تحدید می‌شوند. چنین است که سیاست به انتخابات و جدال با نهادهای نظارتی و ... تقلیل داده می‌شود و اصولاً احتیاجی به همفکری و تبادل آراء با روشنفکران و دانشگاهیان احساس نمی‌شود. شکل‌گیری گفت‌وگو حتی درون حوزه سیاست هم با ممانعی بزرگ روبرو است، چرا که گروه‌بندی‌های آنان نه لزوماً بر اساس آراء و عقاید و شیوه نگاه، بلکه بیشتر مساله‌های تاریخی و تبارشناسانه است. اگر جایگاه سیاست‌ورزی و شیوه تعامل دائمی این عرصه اساسی با دیگر عرصه‌ها روشن شود، توانسته‌ایم گامی به جلو برداریم.

احتمالاً بسیاری از موانع گفت‌وگو از نگاه این نوشتار به دور مانده‌اند. بجاست صاحب‌نظران نگاهی دوباره به این مساله حیاتی داشته باشند، چرا که قطعاً اشراف نسبت به موانع گفت‌وگو بیش از آنچه در نظر اول می‌نماید، کارا و راهگشاست.

سرمایه‌های موجود

حال باید دید برای شکل‌گیری این گفت‌وگو و تعامل، چه سرمایه‌هایی در اثر تجربیات گذشته و حتی شکست‌های عارض شده به دست آورده‌ایم. در شرایط امروز و بعد از انتخابات ریاست جمهوری نهم، در کنار بعضی سرخوردگی‌ها و خستگی‌ها نگاهی معقول‌تر به گذشته و شیوه کنشی عقلانی به وجود آمده است. به طور کلی می‌توان از سه نتیجه عمده زیر نام برد که می‌توان با نگاه صحیح از آن‌ها به عنوان فرصت بهره جست.

۱. برخی از اندیشمندان، اصلاحات را در ایران وافی مقصود نمی‌دیدند و از این رو از مواضع اصلاح‌طلبی دوری می‌گزیدند. اما پس از سوم تیر زوایای دیگری از واقعیات موجود در جامعه ایران عیان گشت که تبیینی

جدیدتر و واقع‌بینانه‌تر در پی داشت و باعث شد جبهه‌های مختلف منتقد و روشنگر و اصلاحگر، گارد گذشته‌شان را نسبت به یکدیگر بشکنند و راه تعامل و گفت‌وگو گشوده‌تر شود.

۲. بحث پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبی در دوران هشت ساله در هاله‌ای از ابهام قرار داشت و میزان واقعی آن در میان نخبگان جامعه مشخص نبود، اما بزنگاه سوم تیر این هاله ابهام را زدود، این موقعیت از لحاظ کیفیت بی‌اغراق بیش از انتظارها بود و این حتی افراد مایوس از قابلیت تغییر جامعه را امیدوارتر کرد و بر اشتیاقشان به تعامل در راستای اصلاحگری افزود.

۳. همان‌گونه که قبلاً گفتیم، کل فضای اصلاحات در دوران هشت ساله از نوعی بی‌قیدی و افراط در تسامح رنج می‌برد که به طرز تازوا وارد ساحت‌های تئوری و اندیشه هم شده بود. این شرایط فضایی مجازی را برای برخی از نیروهای اصلاح طلب به وجود آورد که رفته‌رفته باعث رنگ باختن جدیت در عمل و همت در اندیشه‌ورزیشان شد. سوم تیر از این حیث ضربه‌ای بود که هر چند بعضی را از طرف دیگر بام انداخته، اما دیدگاه آنان را که باقی ماندند، به مراتب عقلانی‌تر از گذشته ساخت. در این میان نگاه به تعامل و تسامح و روش صحیح گفت‌وگو جدی‌تر شد که خود سرمایه‌ای ارزشمند است.

واقعیت آن است که اندیشیدن به ضرورت گفت‌وگو و آثار مخرب کمبود آن در ضعف‌های نظری و فرصت‌سوزی‌های عملی تاریخ معاصر ما در بسیاری از گروه‌های فعال عرصه نقد و اصلاح، نمایندگانی دارد. هر چند شیوه‌های ابراز آن مختلف است؛ برخی می‌پرسند اگر گفتمان ما نسبت به گفتمان رسمی هماهنگی بیشتری با اخلاق، علم و جغرافیای فکری جهان امروز دارد و این همه جاذبه‌های پیرنگی است در برابر قرائت خشن و انزوا طلبانه رقیب، پس چرا نه تنها در موضع حمله نیستیم که در دفاع هم موضع محکمی نداریم؟ و پاسخ آن است که "چون نه تنها به تقویت هم نپرداخته‌ایم که گاه اثر یکدیگر را تخریب کرده‌ایم."

در این میان عده‌ای آرزوی "پاتوق‌های فرهنگی" را برای شکل‌گیری ارتباط‌های میان گفتمانی و میان نسلی در سر می‌پروارند. آرزویی که مشابه احیای "قهوه‌خانه" هاست برای در کنار هم قرار گرفتن هنرمندان، اهل دانش، اهل فرهنگ و دیگر گروه‌های پیشرو جامعه. این دعوت از منظر کسی که نگرگاه سیاسی تری دارد راهکاری است که پس از تبیین تعلیق استراتژی ارائه می‌شود. با توجه به دانش و اعتبار نخبگان کشور می‌توان به شکل‌گیری حلقه‌هایی این چنین نیز اندیشید؛ همچنین باید به ارتباط حلقه‌های شکل گرفته امیدوار بود.

فضای رسانه‌ای در گروه‌های منتقد وضع موجود، هم از گسترش باور به این ضرورت حکایت دارد و هم از رشد قابلیت گفت‌وگو در سال‌های اخیر، بویژه اگر نسل جوان محور آن باشند که پرسش‌گری چند وجهی آنان و مشکل پسندی‌شان، دیگر پاسخ‌های تک‌ساحتی را بر نمی‌تابد. بجاست بزرگان قوم که هر یک در ساحت اندیشه، سیاست و فرهنگ دارای اعتباری جهانی‌اند، گوشه‌ای از این باز البته سنگین را به دوش گیرند و به خواسته نسلی که زندگی چند وجهی آینده خود را از ایشان می‌خواهد، اجابت گویند و به تعامل و اتحادی که البته هم اکنون نیز در دل‌ها و اذهان این نسل وجود دارد، صورتی بیرونی دهند و امید و شادکامی را از نو بازآفرینند.